

همراه با گنگ در سراشیبی‌های شرقی! (۲)

هسته‌ی پنهان تماشا!

گزارش و عکس: عباس جعفری



باغ همايون

گاوها و ریکشاهای می‌گذرد از میان عطر تند فلفل و بوی تند خستگی آدم‌هایی که می‌روند و می‌روند. از میان خیل گداها و سمبوسه فروشانی که تنها گاه نگاه به بساط شان کافی است تا برای چند مدتی بیماری روده‌ای دچار شوی! اما هیچ کدام از این همه نمی‌توانند تو را از وسوسه در میان مردم بودن و با مردم بودن جدا کند اصلاً مگر سفر چیزی غیر از این است؟ اگر قرار باشد همان‌ها را بخوری که در خانه‌ات خورده‌ای و همان‌ها را بشنوی که در گوش‌ی جعبه کوچک موسیقی‌ات با خود داری پس چه زحمت سفر آیا این فقط جابجایی نیست! اینکه بر صندلی هواپیمایی بنشینی و پس از شام چشم‌بند مرسوم را که میهمان‌دار آورده بر چشم بزنی و فردا صبح در جایی پیاده شوی که وطن نیست و این بشود سفر! نه سفر یعنی همه چیزهایی نو و غریبه که تو کشفش می‌کنی. آشنا سازی، رفیق شدن. شناختن و انس گرفتن با جای‌های تازه. چیزهای تازه. آدم‌های تازه که هر کدامشان می‌توانند برای خودشان دنیایی باشند و تو با معجزه کلامی و سلامی به باغ آشنایی شان دعوت شوی. شکوه یافتن آدمیان تازه کم‌تر از شکوه دیدن بنایی تاریخی در قلب شهری کهنه نیست کشف قلب‌هایی تازه در شهرهایی دیرزیست کم نتیجه‌ای نیست از یک سفر

دلهی! ^۱

شهر هنوز در خم نخستین خمیازه‌های سحری میان تاریک روشن کوچه‌ها سردرگم است که به هتل می‌رسیم. مقدمات کسل‌کننده همیشگی پر کردن فرم‌هایی طولانی با سوالاتی که هیچ کدامش به درد هیچکس نخواهد خورد. گیرم که نام پدر چه باشد و تو ماه می به دنیا آمده باشی یا سپتامبر. و بعد آسانسوری که فقط برای یک نفر جادارد آن هم به شرط که کوله‌پشتی‌ات را روی پاهایت نگاه داری! اتاق و افتادن یعنی که خواب و بیداری یعنی اینکه رسیدن و رسیدن یعنی صبحی که با بوق و هیاهو آغاز می‌گردد. جنازه خسته زیر دوش جان تازه می‌گیرد و به شوق تماشا وصله می‌زند!

رام رام جی! ^۲

هند را همه گونه می‌توان دید خیلی شیک و گران قیمت یا خیلی ارزان و مردمی! می‌شود تاکسی گرفت یا حداقل ریکشایی را با انگشت اشاره پیش خواند و در آن پرید و به سمت مقصد رفت اما راه‌های دیگری هم هست راهی که پیاده و از میان خیل آدمیان و



اسب‌ها، آماده گذشتن از سخت‌ترین مرحله یعنی عبور از رودخانه خروشان و پرآب بود، هوا مه‌لود و گه‌گاهی توام بارش برف تقریباً ساعت ۲ بعد از ظهر بود که به علت بارش فراوان برف در ارتفاع ۴۵۰۰ متری در زیر یال چادر زدیم، به علت خستگی زیاد و پس از صرف شام خیلی زود به خواب رفتیم صبح ساعت ۶ که هوا روشن تر شده بود از چادر بیرون آمدیم، حدود ۱۵ سانتیمتر برف باریده بود پس از کمی حرکت ردیاهای زیادی نظیر مان را جلب کرد، تجربه شکار آقای اکبری به مددمان آمد و ردیاهارا دنبال کردیم، شگفت زده شدیم یک یال گله‌های از قوچ کمیاب مارکوپولو با آن جثه بزرگ و شاخ رویانی، بهت زده مشغول عکاسی شدیم اما زیاد طول نکشید زیرا قوچ‌ها متوجه حضور ما شدند و در ارتفاع ۴۷۰۰ متری گریختند. خیلی زود راه افتادیم ولی مسیر طولانی و برف کوبی خسته‌کننده بود و تصمیم گرفتیم تا در ساعت ۲ بعد از ظهر در ارتفاع ۵۲۰۰ متری چادر بزنیم، سپس برای راحتی صعود فردا تا ساعتی بالاتر از کمپ برف‌کوبی کردیم و به چادر بازگشتیم.

ساعت ۴ صبح بامداد حرکت کردیم و به روی یال رسیدیم. آفتاب شدید بود و خطر برف‌کوری و بهم‌ن وجود داشت. پس از برف‌کوبی سنگین زیر کاسه‌ی منتهی به قله رسیدیم، کمی ایستادیم و نفس راحتی کشیدیم. شیب مسیر در اینجا بیشتر و بسان یخ بود ولی عاقبت ساعت ۱۲ ظهر به قله دالیز با ارتفاع ۶۱۰۰ متر رسیدیم و از اینکه می‌توانستیم قله منطقه هندوکش با مرز پاکستان را ببینیم بسیار خوشحال بودیم. با توجه به وزش باد شدید و احتمال خرابی هوا بعد از گرفتن چند عکس یادگاری در ظرف مدت کوتاهی بازگشتیم.

با رسیدن به چادر و جمع کردن آن بدون هیچ توقفی به راه افتادیم، هوا تاریک شده بود که متوجه نوری از روستا شدیم با ۶ بار علامت نور به آنها و آنها به ما (طبق قرارمان) به آنها اعلام کردیم که به پایین بازگشته‌ایم. سپس

در ابتدای

مسیر رفت چادر زدیم. آن شب هم خیلی سرد بود. روز بعد ساعت ۶ صبح با صدای شیهه‌اسب‌ها که روستائیان برای عبور از رودخانه برایمان فراهم کرده بودند بیدار شدیم و سوار بر اسبان به راه افتادیم. سکوتی عظیم تمام دره را فرا گرفته بود ولی دیری نماند که صدای شکستن یخهای رودخانه در زیر سم اسبها، سکوت را در هم شکست. رحمت کریم راهنمایمان نیز می‌گفت که در طول زمستان این رودخانه به حدی یخ می‌بندد که می‌توان به راحتی از روی یخ‌های آن عبور کرد.

به روستا رسیدیم و دوباره سری به آب گرم زدیم و سریع جهت دیدن بیشتر مسیر برگشت با آن مردمان مهمان نواز خداحافظی و راه برگشت را پیش گرفتیم.

ساعت ۹ شب به اشکاشم رسیدیم که توسط دوستان مان متوجه شدیم فردا پروازی از فیض‌آباد (مرکز بدخشان) به کابل وجود دارد. شبانه به راه افتادیم ولی خیلی ناراحت بودیم که نمی‌توانستیم زیبایی‌های دشت سرسبز و کوههای سر به فلک کشیده زیباک را ببینیم. ساعت ۱۰ صبح به میدان هوایی (فرودگاه) رسیدیم و با یک هواپیمای سازمان ملل و همراهی چند تن از افغانیان به کابل پرواز کردیم.

سراجم خوشنود از سفر به پامیر، به دنبال سفر ماجراجویانه بعدی به اداره توریسم افغان تور رفتیم و با ارائه گزارش و عکسها، تدارکات سفر بعدی به نورستان افغانستان را فراهم نمودیم.

با تشکر از تمامی کسانی که ما را در این سفر یاری نمودند:
 آقایان حمید کریم پور (دفتر هوایمی آسمان در دوشنبه) و جمعه گل و محبوب عزیز (دفتر توریسم آفاخان در اشکاشم) و میر عبدالواحد (مسئول مرزبانی و اخان) و دیگر دوستان افغانیمان...



آن هم اگر مقصد دهلی باشد و یافتن کسی در این دوردست ها که با زبان تو در بقعه ای دورافتاده شعری بخواند آن هم به زبان تو!

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می برند!
معادلات زیبایی شناختی دهلی را نه در معماری که بایستی در رمان پیدا کرد دهلی جدید در برابر خیال انگیزی شهر شاه جهان که امروزه دهلی قدیم خوانده می شود زیاد برانگیزاننده نیست دهلی قدیم که امروزه به شدت در اثر فقر و انبوه ساکنانش آسیب دیده است هنوز هم اما عمارت هایی پس زیبا دارد تقریباً تمامی بناهای عظیم دهلی زائیده هنر اسلامی اند اما برای تماشای هنر ناب هندو بایستی از دهلی بیرون رفت. در دهلی می توان قطاب مناره را یافت که مربوط به سده سیزدهم میلادی است که در بلندی و آراستگی آن می توان ظرفیت و چالاکي را نیز به تماشا نشست. گویا این برج به بهانه یک پیروزی به همت آخرین پادشاه هندوی دهلی پرپتهوی راج ساخته شده است مناره هفتاد و سه متری بخشی از یک معبد بود که امروز کمی از آن برای تماشا باقی مانده است.

باغ همایون!

قدم زنان می توان از شکوه دروازه عظیم "ایندین گیت" گذشت از آن دست بناهایی که تنها به ناسیونالیسمی سیاسی دامن می زند یک جوری با روح هند ناسازگاری دارد این بناها معمولاً بلند و عظیم اند خالی از روحی روحانی و خیال انگیز. خصوصاً وقتی چند سرباز هندو هم با سیبل های تابیده و تفنگ هایی با سر نیزه دائم بر حاشیه و کناره آن رژه بروند و یک جوری تو را از روح هند جدا و به اقتدار سیاسی مسلط آن هشدار دهند این است که سر قدم کشیده تر برمی داری و می گذاری این اقتدار را از کناره خیابان پیش از پیچیدن به بلواری سبز کنار مقبره ای خاموش لنگ می کنی به تماشا تا برای دمی آن شکوه سیاسی جایش را به حس و حالی دیگر دهد. بر کناره مزار نظام الدین چشتی مقبره ای خاموش از آن صوفی مسلمانی که مزارش زیارتگه عارفان مسلمان هند است. در رنگ بر کناره مزار چشتی گویا زمینه ساز حضور در بهشت خاموش مقبره همایون است باغی که حالا خالی از حضور اغیار در چرت نیم روزیش خویش غوطه می خورد!

"اینجاست که هندسه خواسته است به هیئت آب روان و ردیف درختان در آید. هیچ چیز این بنا یادآور مرگ نیست مثل باقی بناهای اسلامی روح متوفی در باغ کم شده است و همه چیز در هیئت هندسی در گردش دایره ها و زاویه های ملایم دیوارها سرخ رنگ با اشاره خطوط مرمر سفید تبدیل گردیده است عالم تا حد اجزای هندسی اولیه اش تقلیل پیدا کرده است و زمان موجودیتی ندارد چرا که به فضا بدل شده است و فضا تبدیل به احجامی شده اند که در آن واحد هم مستحکم اند و هم سبک و این خود فضایی دیگر را بوجود می آورند که می توان گفت که از جنس هوست. مقبره را می توان به قطعه شعری

تشبیه کرد که آن را نه با واژه ها بلکه با درختان، برکه ها و خیابان های مشجر پوشیده از شن و پر گل ساخته شده اند. اوزان دقیق و مشخصی که در زاویه ها و کنج ها با هم تلاقی می کنند و قافیه هایی را پدید می آورند که از پیش تعیین شده اند اما در عین حال غافل گیر کننده اند.

معماری اسلامی در هند برعکس معماری هندو هیچ گرایشی به پیکر تراشی ندارد از جمله جاذبه های این بناها باغچه های اطرافشان است که تابع اصول هندسی هستند و به صورت منظم تکرار می شوند. برکه های گسترده و مستطیل شکل که برحسب ساعت و تغییرات نور هر بار گوشه ای از عمارت های ساکن و ابرهای مسافر را می تابانند. بازی خستگی ناپذیر نور و زمان که همواره دیگرگونند و همواره یکسان. آب وظیفه ای مضاعف و جادویی را به انجام می رساند بازتابانند عالم و پراکندن آن. می بینیم و پس از دیدن برایمان چیزی جز مشتت تصاویر گریزنده نمی ماند. این قبر چیز هولناک و اندوهباری ندارد وجودمان را از احساس و مفهوم لاینهایی انباشته می سازند و تلاطم روان را فرمی نشانند سادگی و موزونی اشکال شان یکی از ژرف ترین نیازهای ضمیرمان را ارضا می کنند. اشتیاق به نظم و عشق به تناسب را و در عین حال تخیل مان را نیز برمی انگیزند و هر کدام ما را به رویاپردازی و پرواز وامی دارند. این باغ ها قالیچه های پرند جادویی اند!

در سفرها گاه ثانیه ها و دقیقه ها چنان ارزشمند و حساب شده در جای خویش نشسته اند که نمی توان لحظه ای را نادیده گرفت. کافی است که دقایقی دیر رسیده باشی و قطار رفته باشد! یا هواپیمایی که پریده و تو بر زمین مانده ای بخشی از سفر همین دوبدن ها و بر سر دقیق دقیقه ها حاضر بودن است اما گاه در فاصله دو پرواز سکون و سکوتی فرا می رسد که عنصر زمان فراموش می شود پنداری زمان در مکان می ایستد و همه چیز در ابری آئیری غوطه ور می شود تقویم ها و ساعت ها در این فضاها از یاد می روند و تو مثل طوطیان باغ همایون بی خبر از گذران زمان در فضای بی زمان باغ بال بگشایی پرپر بزنی و از فراز حجره های خاموش و اخراپی رنگ به حجره ای یا به درختی دیگر بال بگشایی یا این که همچون سنجاب های بازیگوش از درختان بلوط کهنسال باغ بالا هزار بار بالا بجهی و پایین بیفتی بی آنکه عقربه ای بر ساعت شماری گذر کند یا اینکه خورشیدی بخواهد قوس کج زمین را تا غرب های دور طی کنی.

۱ نام دهلی در زبان محلی

۲ سلام آقا به زبان هندی

۳ نگاهی به هند نوشته اکتاویو پاز



ساتی
شرکت حمل و نقل بین المللی
و ساتوری (سهامی خاص)
تهران، خیابان مطهری، شماره ۳۳۵
کدپستی: ۱۵۸۷۶
تلفن: ۸۸۵۱۴۷۵۰-۹
دورنگار: ۸۸۷۳۰۷۳۷
info@sati-co.com
www.sati-co.com

پروژه راه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
از اساتید برجسته ایرانی
آموزش سیر
شرکت هواپیمایی
و جهانگردی
عضو یاتا
سپهر جویان محمدعلی پور
مدیرعامل
تهران میدان شهرداری
پلاک ۹۰، پستال ۱۵۸۷۶
تلفن: ۸۸۷۳۰۷۳۷
فکس: ۸۸۷۳۰۷۳۷

آموزش سیر
شرکت هواپیمایی
و جهانگردی
عضو یاتا
یوسف آباد، خیابان ۴۲
پلاک ۱۵
تلفن: ۸۸۶۰۰۸۸۶

هتل بین المللی تهر
www.hoteliran.com
www.hoteliran.com
www.hoteliran.com
www.hoteliran.com

راهنمای بازگشتی سفر

این نای حقیر نواگر تو بر فراز کوهسارها و هامون‌ها کشاندی و با دم خویش نمغه‌های
جاوید تازه سر دادی
با تماشای جانبخش دستان. قلب کوچک من بیکرانه اسیر شادمانی می‌گردد و سخن‌های
ناگفتنی می‌سراید!

گیتا نجالی رابین درانات تاگور

نوشتن از سفر یعنی فاجعه‌آمیزترین نوع روایت دیده‌ها و شنیده‌های آنچه مسافر
تماشا کرده است. درست به دشواری خود سفر! دشوار چونانکه گنگی بخواهد وصف
وصال یار کند! هزار بهانه برای فرار از نوشتن وقتی می‌توانی تنها تماشا کنی. فرو دهی
همه آن همه رنگ را. در ذهن بسپاری همه آن هیاهو را. همه آن سکوت را ببلعی همه آن
خلوت ناتمامی را که تنها رنگ فضا را پر می‌کرد. و تنها زمزمه‌ی نیایش و تکرار بی پایان
هجای آن کلمه جادویی را و در تکرار بی‌امان. تا آنچنان که همان واژه نیز شنیده نشود.
و بهانه‌هایی از این دست که مدام گم شد! می‌تواند بهانه‌ای باشد برای نوشتن و
تنهایی نیوشیدن همه‌ی آن لذت‌ها و مرارت‌ها را! هرچند هزارهزار واژه به هنگام تماشای
زیبایی‌ها یا تحلیل مرارت‌های سفر به ذهن هجوم می‌آورد اما به همان سرعت در خلسه
و تماشای تصویری دیگر گم می‌شود و جایش را به واژه‌ای یا که جمله‌ای دیگر می‌دهد
اما باز هم می‌شود بعدها نشست و یادی کرد از آن چه بر مسافر رفته است و گذشته است
و گفته‌اند که دنیا دار گذشت است.

هسته‌ی پنهان تماشا!

فروتانه بگویم ما همه کاشفان جهانیم چشم بسته کشف می‌کنیم مادر را در نخستین
لحظات زاده شدن به بوی و غریزه از نخستین روزهای زاده شدن چنگ بر نخستین چیزی
که می‌یابیم می‌اندازیم و آن را به دهان می‌بریم. بعد کشف‌های بیشتر و بیشتر. کشف
جعبه‌های پنهان خوراکی مادر بزرگ‌ها و بعد کشف خویش و جهان اطرافمان. تماشای
منظره پشت پنجره و هیجان‌انگیزتر از آن تماشای اطراف از بلندای پشت بامی که پنهانی
از بزرگترها خودمان را تا آخرین لبه‌هایش بالا کشیده‌ایم و تماشای اطراف ایستاده بر
پنجه‌های ناتوان پاهایی که هنوز قوام نیافته‌اند. پس اکتشاف امری کاملاً فردی است ما
همه کاشف جاهایی هستیم که نرفته‌ایم. هزاران سال پیش اجداد ما به غارهای لاسکو سر
کشیده‌اند اما برای ما هنوز کشف نشده‌اند تا هنگامی که در میانه سکوت و تاریکی غار
بایستیم و در میانه خلسه و سکوت آمیخته به رازش چیزی را در خودمان در آن فضا کشف
کنیم و به شهودی دست یابیم که شاید البته برای دیگران تازه نباشد اما برای خود ما تازه و
نورسیده است. درست مثل لمس و چشای نخستین سیبی که خورده‌ایم. به یاد داریم آیا
نخستین گازی که به نخستین سبب زندگانی مان زده‌ایم؟
سفر به شهرها اکتشافاتی خصوصی است. کشف دوباره هر شهر نگاهی تازه از پشت



عینکی که گاه شیشه‌هایی کهنه هم می‌تواند داشته
باشد. به امریکا سفر می‌کنیم به هر گوشه‌اش سر
می‌کشیم و ذره ذره آن را کشف می‌کنیم و من
یقین دارم جنس هیجان و کشف و شهودمان زیاد
فرقی با کریستف کلمب که برای نخستین بار این
قاره را کشف کرد نخواهد داشت. پس همه ما

کاشفان سرزمین‌های کشف شده‌ایم. کاشفان جدید قاره‌های قدیم. مسافران جاده‌های
هزاران مسافر به خود دیده. شارحان شهرهای هزار بار هزار بار فتح شده. قله‌های هزار بار
صعود شده به توسط پیشینیانمان. اجداد کوهگرد و چوپانان گمنام این سرزمین شبانان.
پس این ماییم که جدیدیم چونان آب جوی شهرها، قلعه‌ها، قله‌ها، ریگ‌های
سنگریزه‌هایی که بر کف جوی می‌مانند و مسافران که چونان آب روانی در گذرند و
کردار جوی ایستادن در زمانی است که می‌گذرد مسافر است که در زمان و بر مکان
می‌گذرد.

هندوها در بازار

